**درس 3: ارمغان ایران**

فرزندم! هوشمندِ دلبندم! ایران، سرزمین ما، سرزمینی است بس کهن که دیری درازنای تاریخ خویش، بزرگ‌ترین و آبادترین کشور جهان بوده است، لیک آنچه ایران ما را از دیگر کشورهای نیرومند جهان، جدا می‌دارد و برمی‌کشد، آن است که کشور ما همواره سرزمین سپندِ فرّ و فروغ و فرزانگی و فرهیختگی بوده است.

ایرانیان با دیگر مردمان، پیوسته به مردی و داد و دانایی رفتار می‌کرده‌اند. بیهوده نیست که سرزمین ما را «ایران» می‌نامند که به معنی سرزمین آزادگان است و آزادزادگان.

دشمنان تیره‌رای و خیره‌روی ما نیز به ناچار، این سرزمین را بدین نام سپند و ارجمند می‌نامند و ایرانیان را به پاس آزادگی‌شان، می‌ستایند. بدین‌سان برترین و گرامی‌ترین ارمغان ایران به دیگر سرزمین‌ها، اندیشه و خرد و فرهنگ بوده است.

گرامیَم! می‌دانی که برترین و استوارترین ستایش آن است که بر زبان و خامهٔ دشمن، روان می‌شود؛ زیرا ستایشی است پیراسته از هر آلایش. دشمنی که جز زشتی و پلشتی و کاستی و ناراستی و ددی و بدی نمی‌تواند و نمی‌خواهد دید؛ هنگامی که ایران و ایرانی را می‌ستاید، ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و والایی این دو، سر فرود آورد و زبان به ستایش بگشاید.

آری، میهن شکوهمند ما، این خاستگاه بخردان و دانایان و روشن‌رایان، این کانون روشنی و راستی، این کشور مردان گُرد، یلانِ پُردل، دلیران و شیران، پهلوانانی نامدار، سرزمینی است که ما بدان می‌نازیم و سر از همگنان برمی‌افرازیم.

فرزندم! من می‌دانم و بی‌گمانم که تو ایران را از بُن جان، دوست می‌داری؛ زیرا تو از تبار ایرانیانِ نژاده و آزاده هستی؛ از آن پاکان که جانشان از مهر ایران، تابناک است و دلشان به نام و یاد ایران می‌تپد؛ از آن دانادلان خویشتن شناس که اکنونِ ایران را به گذشتهٔ پرفروغ آن می‌پیوندد. تو از آن آزاد اندیشانی هستی که پایدار و نستوه، استوار چون کوه، می‌کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویش بیگانه شده‌اند، به خویشتن بازآورند و به خود بشناسانند.

ای فرزندم! مرا کمترین گمانی در آن نیست که تو ایران را دوست می‌داری؛ لیک دوست داشتن، بسنده نیست؛ ایران را می‌باید شناخت تا بتوان آن را بدان سان که شایسته است و سزاوار، به دیگران شناساند. این، باری است که بر دوش تو نهاده شده است؛ باری به گرانی دماوند که هر پشت را خُرد می‌کند و درهم می‌شکند، مگر پشت ستبر و سُتوار و نیرومند فرزند ایران که تویی!

هر آینه، می‌دانم که هرکس ایران را به درستی بشناسد، دل بدان خواهد باخت و جوشان و پرتوان، خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی، پیروزی و بهورزی آن از هیچ تلاش و تکاپوی، بازنماند و دریغ نوَرزد.

بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می‌گویم؛ از سر آگاهی است و برآمده از باوری استوار، بدانچه تو می‌دانی و می‌باید بکنی. تویی که بر فرّ و فروغ ایران خواهی افزود و چشم جهانیان را به خیرگی خواهی کشاند و تیرگی ناخویشتن شناسی و از خود بیگانگی را خواهی زدود.

هان و هان! خویشتن را خوار مدار! زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی؛ و در جهان، گرامی‌ترینی؛ پس دل از هر گونه آلایش و گمان دربارهٔ خویش پاک‌ساز و بِرَهان و بدین سخن، باور آور که فرزند ایران و بیشهٔ فرهنگ و ادب و اندیشه را شیر شیران هستی.

بخوان و بجوی و بپوی و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سپاس بگزار؛ به پاس آنکه تو را فرزند ایران برگزید.

آری، تویی که آیندهٔ میهن را درخشان خواهی ساخت.

خدای بزرگ، پشت و پناهِ تو و میهن؛ تن و جانت بی‌گزند و میهنت آبادان باد!